



یوسف بیات



زندگی سیاسی امام هفتم

موضوع‌گیریهای امام موسی بن جعفر علیه السلام در برابر زمامداران عصر خواهیم پرداخت.

اوضاع و شرائط فرهنگی و

اجتماعی

پس از رحلت امام صادق علیه السلام با نص صریح آن حضرت، فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام در سن بیست سالگی به امامت رسید و مدت سی و چهار یا سی و پنج سال، رهبری امت اسلامی را عهده‌دار شد.^۱

امام موسی بن جعفر علیه السلام سپیده دم روز یکشنبه یا سه شنبه هفتم صفر سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ هجری قمری در «ابواء» - محلی میان مکه و مدینه - از کنیزی به نام «حمیده» زاده شد و بنا بر قول مشهور در ۲۵ رجب سال ۱۸۳ ه.ق در بغداد در زندان هارون الرشید و به دستور وی به شهادت رسید. در این مقاله به مناسبت شهادت آن امام بزرگوار در دو بخش سخن خواهیم گفت؛ در بخش نخست شرائط فرهنگی عصر امام هفتم علیه السلام را بررسی می‌کنیم و در بخش دوم به تحلیل و بررسی اوضاع سیاسی آن روزگار و نیز

۱. رجال کشی، ش ۶۶۳؛ الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۵-۲۲۰؛ اثبات الوصیة، ص ۱۶۳؛ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۷-۱۲، ط بیروت.

بعد از امام ششم سردرگمی عجیبی در میان شیعیان نسبت به رهبری آینده پدیدار گشت و این در حالی بود که شبههٔ جانشینی اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام در زمان حیات ایشان مطرح بود و به همین دلیل آن حضرت به مناسبتهای مختلف، مسئلهٔ جانشینی اسماعیل را به شدت نفی می نمود و حتی هنگامی که اسماعیل در زمان حیات امام از دنیا رفت، آن حضرت علی رغم اینکه به شدت از مرگ فرزندش متأثر شده بود، اصرار داشت تا رواندازی که بر پیکر مطهر اسماعیل بود برداشته شود تا مردم مرگ او را به چشم خود ببینند.

شیخ مفید رحمته الله علیه می نویسد: امام صادق علیه السلام در مرگ فرزندش اسماعیل، به شدت متأثر شد، و حزن و اندوه بر وی سایه افکند و چندین بار دستور داد تا تابوت وی را بر زمین نهند و هر بار صورت او را گشود و نگاه کرد. امام علیه السلام با این کار می خواستند کسانی که اسماعیل را جانشین پدر می پندارند، به مرگ وی یقین کنند.^۱

با این حال شیعیان که در شهرهای

دور و نزدیک پراکنده بودند، پس از وفات امام صادق علیه السلام به ۶ فرقه منشعب شدند؛ فرقهٔ اوّل کسانی بودند که به «مهدویت» امام صادق علیه السلام معتقد شدند و آن حضرت را آخرین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله دانستند؛ فرقه دوم آنان که بر مهدویت اسماعیل اصرار می کردند و مرگ وی را باور نداشتند؛ فرقه سوم به مرگ اسماعیل اذعان کردند و فرزندش محمد را به امامت برگزیدند؛ فرقه چهارم گروهی بودند که «عبدالله بن جعفر» فرزند دیگر امام صادق علیه السلام را که به «افطح» معروف بود، امام دانسته و به «فطحیه» مشهور شدند؛ فرقه پنجم محمد بن جعفر فرزند زیبای امام صادق که به «محمد دیباج» معروف بود را پیشوای خود نامیدند؛ فرقه ششم که گروه اکثریت را تشکیل می دادند، به امامت موسی بن جعفر علیه السلام گرویدند.^۲

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۶ (سلسله مؤلفات مفید)

۲. فرق الشیعه، ص ۷۸ - ۷۴، الارشاد، ج ۲،

ص ۲۰۹؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه،

ص ۳۸۳

خودم آماده مرگ شدم، اما برخلاف انتظاری که داشتم، آن شخص مرا به خانه موسی بن جعفر علیه السلام راهنمایی کرد، وقتی نزد ایشان رسیدم پیش از هر سخنی فرمود: «**الْأِلَهِي الْمُرْجِيَّةُ وَلَا إِلَهِي الْقَدْرِيَّةُ وَلَا إِلَهِي الزَّيْدِيَّةُ وَلَا إِلَهِي الْخَوَارِجِ، إِلَهِي إِلَهِي إِلَهِي؛** نه به سوی قدریه بروید و نه معتزله و نه خوارج و نه زیدیه؛ بلکه به سوی من بیاید.»^۱

اوضاع و شرائط سیاسی

به گواهی تاریخ، از آنجا که بنی عباس در خود زمینه و جاهت اجتماعی نمی دیدند، نخست با شعار حمایت از علویان و خاندان علی بن ابی طالب علیه السلام روی کار آمدند و بنی امیه را از صحنه سیاست کنار زدند؛ اما با رسیدن به قدرت و به دست گرفتن زمام امور مملکت، به گونه ای با علویان و شیعیان بد رفتاری کردند که به تعبیر ابوفراس شاعر، بنی امیه، یک دهم آن را هم انجام نداده بودند.^۲

۱. رجال کشی، ش ۵۰۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۵.

۲. «**وَاللَّهِ مَا فَعَلْتَ بِنَوَامِيَةِ فِيهِمْ** معشار ما فعلت بنو العباس». شیعه و زمامداران خودسر؛ ص ۲۰۷، به نقل از دیوان ابوفراس.

امام هفتم در چنین موقعیت اسفبار و ناهنجار فرهنگی اجتماعی، رهبری شیعیان را به عهده گرفت و توانست کشتی طوفان زده امت اسلامی را از گزند حوادث، رهایی بخشیده، به ساحل نجات برساند.

هشام بن سالم می گوید: «پس از رحلت امام صادق علیه السلام به همراه «مؤمن الطاق» در مدینه بودیم، گروهی را مشاهده کردیم که بر در خانه «عبدالله افطح» گرد آمده بودند؛ ما نیز نزد عبدالله رفته و برای آزمودن وی مسئله ای درباره زکات و نصاب آن مطرح کردیم؛ ولی پاسخ درستی از وی نشنیدیم. با نگرانی از خانه وی بیرون آمدیم و در این اندیشه بودیم که از میان فرقه های موجود کدامیک را برگزینیم، ناگهان پیرمردی از دور به ما اشاره کرد، نخست پنداشتیم که از جاسوسان «منصور دوانیقی» است که به منظور شناسایی و دستگیری شیعیان گماشته شده است؛ آنها، اگر کسی را دستگیر می کردند، گردنش را می زدند، به رفیق خود که همراه من بود گفتم که از من دور شده، جان خود را نجات ده و

۲. محمد پسر منصور که به «مهدی» مشهور بود و حدود ده سال و یک ماه حکومت کرد؛

۳. موسی فرزند مهدی که به «هادی» معروف بود و مدت یک سال و اندی خلافت کرد؛^۱

۴. هارون الرشید^۲ برادر «هادی» که مقتدرترین آنان بود و به مدت ۱۳ سال زمامداری سرزمین پهناور اسلامی را در دست داشت.

وصیت سیاسی و الهی

در چنان شرائط سختی که بر جامعه اسلامی حاکم بود و منصور به عنوان خلیفه عباسی با خاندان علی بن ابی طالب علیه السلام دشمنی می‌ورزید و به ستمگری و کشتار بی‌رحمانه شیعیان می‌پرداخت؛^۳ معرفی جانشین از سوی

این وضعیت از زمان به قدرت رسیدن منصور عباسی آغاز گردید و در سال ۱۴۸ هجری یعنی سال شهادت امام صادق علیه السلام به اوج خود رسید؛ به گونه‌ای که شیعیان امام کاظم علیه السلام حتی از بُردن نام امام، بیمناک بودند و آن حضرت را با عناوینی، چون: عالم آل محمد، عبدصالح و الرجل یاد می‌کردند. البته این شرائط، امام هفتم و یاران آن حضرت را لحظه‌ای از مبارزه با ستمگران باز نداشت؛ بلکه آنان با شیوه «تقیّه» به این وظیفه دینی جامه عمل پوشیدند. و همان‌گونه که خود امامان معصوم علیهم السلام در تعلیمات آسمانی خویش، بارها به پیروان واقعی خود آموخته‌اند که سازش با ظلم در هیچ زمانی جایز نیست، به صورت مخفیانه با دستگاه طاغوتی جنگیدند، هر چند شیوه مبارزه به مقتضای هر زمانی متفاوت است.

زمامداران معاصر امام هفتم علیه السلام

امام هفتم علیه السلام در مدت حدود ۳۵ سال امامت خویش، با چهار تن از خلفای عباسی معاصر بود:

۱. منصور دوانیقی؛

۱. البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۱۶۷.

۲. وی در روز جمعه ۱۴ ربیع الاول ۱۷۰ هجری به خلافت رسید و در سال ۱۹۳ مُرد. ر.ک: الجواهر الثمین، ص ۱۲۵؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۶۸؛ البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۴۰۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۰۷.

۳. مسعودی درباره رفتار منصور با خاندان علی بن ابیطالب می‌نویسد: منصور فرزندان و نوادگان حسن بن علی علیه السلام را دستگیر و بر کجاوه‌های بدون سرپوش سوار کرد و به کوفه روانه کرد و

ساز رهبری امت اسلامی نیز جامه عمل پوشید و مردمان را به سوی شایسته‌ترین رهبر بعد از خود رهنمون شد.

ابوحزمه ثمالی وقتی خبر رحلت امام صادق علیه السلام را شنید از هوش رفت، پس از به هوش آمدن پرسید: «آیا امام، کسی را به عنوان جانشین معرفی کرده است؟» گفتند: آری... ابوحزمه مسرور شد و گفت: «سپاس خدایی را که ما را هدایت فرمود؛» وقتی از او توضیح خواستند، ابوحزمه گفت: «در واقع امام صادق علیه السلام با ذکر نام منصور در ردیف بقیه، خواسته است جان وصی واقعی خود را حفظ کند؛ چرا که

امام صادق علیه السلام به صورت علنی و آشکارا، امکان‌پذیر نبود و این وظیفه مهم الهی نیز باید به شکل مخفیانه صورت می‌گرفت.

پس از رحلت امام صادق علیه السلام منصور دوانیقی به فرماندار خود در مدینه نوشت: «چنانچه آن حضرت برای خود جانشین برگزیده است، او را شناسایی کرده و به قتل برسان.» فرماندار در پاسخ نامه خلیفه نوشت: «جعفر بن محمد در وصیت نامه خود پنج نفر را به عنوان جانشین و وصی خود معرفی کرده است: ۱- منصور دوانیقی ۲- محمد بن سلیمان (فرماندار مدینه) ۳- عبدالله بن جعفر (برادر بزرگتر امام کاظم علیه السلام) ۴- حمیده (همسر امام صادق علیه السلام) ۵- موسی بن جعفر علیه السلام».

روشن است که این وصیت یک حرکت سیاسی و برای حفظ جان امام موسی بن جعفر علیه السلام بوده است و همان گونه که منصور اذعان می‌کند، راهی برای کشتن اینها وجود ندارد.^۱ امام در این حرکت سیاسی به وظیفه خویش یعنی مسئله مهم و سرنوشت

در آنجا در زیرزمینی که شب و روز تشخیص داده نمی‌شد زندانی نمود. آنان برای شناسایی وقت نمازهای پنجگانه، قرآن را به پنج قسمت تقسیم کرده و پس از قرائت نمودن یک پنجم قرآن به نماز می‌ایستادند، آنان وسیله نظافت نداشته و برای قضای حاجت به ناچار از همان چهاردیواری محل سکونت استفاده می‌کردند. با مرور زمان و در اثر بوی تعفن کثافت به بیماریهای سخت مبتلا شده و در اثر مریضی و نیز گرسنگی و تشنگی جان می‌باختند (مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲۹)

۱. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۷۷.

گرفت؛ او با یک فرمان تمامی زندانیان سیاسی را آزاد کرد^۳، اموال مردمی را که توسط پدرش منصور مصادره شده بود به صاحبان آنها برگرداند.^۴ از این رهگذر جنبشها و قیامهایی که از ناحیه علویان صورت می‌گرفت فروکش کرد و آرامش نسبی برقرار شد.

اما از آنجا که مهدی فردی عیاش و خوشگذران بود،^۵ کاخهای متعددی بنا کرد، برای اولین بار دیوان محاسبات دایر نمود^۶ و ذخیره^۷ ۱۴ میلیون دینار و ۶۰۰ میلیون درهمی منصور را که از دست‌رنج مردم و از راه مالیات به دست آورده بود در بین

عبدالله افطح گرچه بزرگتر است اما هم عیب ظاهری دارد (در حالی که امام و حجت خدا نباید معیوب باشد) و هم نسبت به مسائل دینی آگاهی لازم را ندارد؛ پس آن حضرت ما را به «موسی بن جعفر»^۸ رهنمون شده است.^۱

در چنین شرایط سیاسی، هرگونه مبارزه علنی به صلاح شیعیان نبود؛ از اینرو امام کاظم^۹ برنامه فرهنگی پدر بزرگوارش امام صادق^{۱۰} را ادامه داد و به تربیت شاگردان و گسترش علوم و دانش پرداخت؛ هرچند به گستردگی دانشگاه امام صادق^{۱۱} نبود. این شیوه ادامه داشت تا اینکه بالاخره، مردم پس از تحمل ۲۲ سال رنج و فشار حکومت منصور با مرگ خلیفه ستمگر عباسی در هفتم ذی‌الحجه سال ۱۵۸، نفس راحتی کشیدند.^۲ پس از وی «مهدی» در بغداد بر تخت سلطنت نشست و زمام امور را به دست گرفت.

شیوه‌ای نو در زمامداری

عباسیان

زمامداری «مهدی» با استقبال گرم مردم روبرو شد، به این دلیل که او شیوه ملاطفت‌آمیز و نرم‌خویانه‌ای در پیش

۱. همان.

۲. البداية و النهایة، ج ۱۰، ص ۱۵۹.

۳. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۴۳؛ البداية و النهایة،

ج ۱۰، ص ۱۵۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۴؛

حیة الامام موسی بن جعفر، ج ۱، ص ۴۳۵.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۴؛ حیة الامام

موسی بن جعفر، ج ۱، ص ۴۳۵؛ مروج الذهب،

ج ۳، ص ۳۴۳.

۵. برای آگاهی بیشتر به کتاب «حیة الامام

موسی بن جعفر^{۱۱}»، ج ۱، ص ۴۴۲ - ۴۳۹

مراجعه کنید.

۶. البداية و النهایة، ج ۱۰، ص ۱۶۱؛ تاریخ

یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۹.

مادّیات بودند استفاده می‌کرد. «ابومعشر سندی» که به گفته خطیب بغدادی دروغگوترین فرد روی زمین بود در قبال جعل حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در توجیه کبوتر بازی خلیفه مبلغ ده‌هزار درهم دریافت نمود و «مهدی» پس از دادن مبلغ یاد شده خطاب به حاضران گفت: «می‌دانم که او بر خدا و رسولش دروغ بست، اما می‌خواست بدین وسیله نهایت ارادت خود را به ما نشان دهد».^{۴*}

مهدی در آن سالی که وارد مدینه شد پس از زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله با امام

۱. مسروج الذهب، ج ۳، ص ۳۴۳؛ حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام، ج ۱، ص ۴۳۵.
۲. حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام، ج ۱، ص ۴۴۱.
۳. همان، ج ۱، ص ۴۴۳.
۴. همان.

* مبارزه با دانشمندان فرومایه و خود فروخته مانند «سندی» نمونه دیگری از مبارزه امام هفتم علیه السلام بود. آن حضرت روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «الْفَقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرَّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا؛ فقها امانای پیامبرانند مادامی که در دنیا داخل نشده‌اند.» سؤال شد چگونه در دنیا داخل می‌شوند؟ رسول خدا فرمود: وقتی که پیروی از حکام نمایند. در این زمان از آنان بر دین خود بترسید. «بحار الانوار»، ج ۲، ص ۳۶، ط. بیروت.

اطرافیان‌ش تقسیم کرد.^۱ در نهایت این‌گونه رفتارها سبب شد که از رسیدگی به وضع کارمندان دستگاه حکومت و نیز سامان‌دهی وضع مردم بازماند و انواع فساد و رشوه‌خواری در میان مأموران دولتی رواج پیدا کند.^۲

هرچند شیوه حکومت مهدی با پدرش منصور متفاوت بود، اما عداوت و دشمنی با خاندان علی بن ابی طالب علیه السلام را از پدرش به ارث برده بود و در عمل این مطلب را ثابت می‌کرد. او به شخصی به نام «بشار بن برد» در قبال سرودن قصیده‌ای در تمجید عباسیان و سزاوار بودن آنان به خلافت و در نکوهش فرزندان فاطمه زهرا علیه السلام مبلغ هفتاد هزار درهم بخشید. هم‌چنین «مروان بن ابی حفص» در قبال سرودن صد بیت شعر با همین مضمون مبلغ صد هزار درهم از خلیفه دریافت کرد.^۳

اولین برخورد امام هفتم با «مهدی

عباسی»

مهدی عباسی، برای هوس بازی و عیاشیها و توجیه اعمال ناپسند خویش از دانشمندان سُست ایمانی که شیفته

خدایی را که دانش را در میان شما خاندان پیامبر ﷺ قرار داد.»
 خلیفه در حالی که خشم خود را فرو می خورد گفت: «راست گفתי ای رافضی!»^۲

زندانی شدن امام هفتم ﷺ
 مهدی عباسی بهانه ای برای آزار امام نداشت به جهت آنکه آن حضرت هیچ مدرکی به دست جنایت کاران نداده بود و مبارزه خویش را با «تقیه» انجام می داد. و همانند پدر بزرگوارش به نقل حدیث و تربیت شاگردان و ایجاد ارتباط میان شیعیان در نواحی مختلف می پرداخت تا اینکه از ناحیه بدخواهان گزارشهایی به خلیفه -

موسی بن جعفر رضی الله عنه که فقیه ترین شخص زمان خود بود دیدار کرد و با پیش کشیدن بحث حلال و حرام بودن شراب گفت: «مردم می گویند شراب از دید قرآن حرام نمی باشد، نظر شما در این باره چیست؟ امام در پاسخ فرمود: «خدا آن را حرام کرده است و این مطلب از دو آیه قرآن استفاده می شود:
 ۱. آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ»؛ «در باره شراب و قمار از تو سؤال می کنند، بگو در آنها گناه [وزیان] بزرگی است.» [بقره ۲۱۹]
 و ۲. آیه «إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْأثْمَ وَالنَّبِيءَ»؛ «خداوند تنها اعمال زشت را - چه آشکارا باشد و پنهان - حرام کرده است و [همچنین]

گناه و ستم را.» [اعراف: ۳۳]

در آیه اول شراب را «اثم» نامیده و در آیه دوم اثم را حرام کرده است. مهدی عباسی در حالی که از پاسخ امام خود را مسرور نشان می داد، آن حضرت را تحسین کرد و سپس رو به «علی بن یقطين»^۱ کرد و گفت: «به خدا این است فتوای هاشمی.»

علی بن یقطين گفت: «سپاس

۱. علی بن یقطين از شاگردان ممتاز امام موسی بن جعفر رضی الله عنه و در نزد آن حضرت از موقعیت ویژه ای برخوردار بود. به سال ۱۲۴ هجری در کوفه چشم به جهان گشود و از رجال علمی زمان خویش بشمار می رفت و با اشاره امام هفتم رضی الله عنه در دستگاه حکومت عباسیان نفوذ کرد و در مقام وزارت مایه امید و گره گشای مشکلات شیعیان گردید و در سال ۱۸۲ قمری در زندان هارون الرشید بدرود حیات گفت. رک: رجال کتبی، فهرست.

۲. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۴۹، ط. بیروت؛ عوالم العلوم، ج ۲، ص ۲۲۵.

در باره هدایا و بخششهای آن بزرگوار به مستمندان - رسید و مهدی را نگران این مطلب کرد که مبادا این پولها وجوهاتی باشد که علاقه‌مندان موسی بن جعفر علیه السلام می‌پردازند تا برای سازماندهی و تقویت شیعیان به کار گرفته شود و حکومت او را تهدید کند؛ از اینرو دستور بازداشت امام هفتم را صادر کرد.

در پی آن، فرماندار مدینه امام را دستگیر و روانه بغداد نمود، خلیفه نیز امام را زندانی کرد؛ اما پس از مدتی مهدی عباسی، یک شب، علی بن ابی طالب علیه السلام را در خواب دید، وقتی از خواب بیدار شد بدون درنگ دستور آزادی موسی بن جعفر علیه السلام را به نگهبان خود «ربیع» داد، ربیع آن حضرت را نزد خلیفه آورد. او پس از نقل جریان خواب خود به امام از ایشان تقاضا کرد تا اقدامی علیه حکومت وی انجام ندهد و مبلغ ۳ هزار دینار نیز به آن حضرت هدیه کرد و بلافاصله روانه مدینه نمود.^۱

طرح مسئله «فدک»

برخورد دیگری که امام هفتم علیه السلام

با مهدی عباسی داشت روزی بود که خلیفه برای «ردّ مظالم» نشسته بود. امام علیه السلام از این فرصت استفاده کرد و فرمود: «چرا آنچه را که از راه ستم از ما گرفته شده است به ما بر نمی‌گردانی؟» مهدی گفت: «آن چیست؟» امام علیه السلام فرمود: «فدک، که ملک خالص پیامبر صلی الله علیه و آله بود و آن را به دخترش فاطمه علیها السلام بخشیده بود که پس از رحلت آن حضرت طبق گواهی علی بن ابی طالب، امام حسن، امام حسین علیهما السلام و امّ ایمن، ابوبکر قصد داشت آن را به فاطمه علیها السلام واگذار کند لیکن خلیفه دوم از آن جلوگیری نمود». مهدی گفت: «حدود آن کدام است؟» و وقتی امام محدوده فدک را مشخص کرد خلیفه گفت: «این خیلی زیاد است باید درباره‌اش بیانديشم».^۲

البته مهدی عباسی، هرگز فدک را بازنگرداند چون در آن صورت،

۱. تهذیب الکمال، ص ۲۹؛ وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۳۰۸؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۰۴؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۸؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۶، ص ۵۸؛ البداية والنهاية، ج ۱۰، ص ۱۹۷.
 ۲. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۵۶؛ حیاة الامام موسی بن جعفر، ج ۱، ص ۴۵۰.

حکومت وی در آستانه سقوط قرار می‌گرفت.

زمانداری «هادی عباسی»

سرانجام مهدی عباسی پس از آن همه عیاشی و بی‌مهری نسبت به خاندان پیامبر ﷺ در سال ۱۶۹ از دنیا رفت و فرزند او موسی معروف به «هادی» به قدرت رسید. هادی عباسی جوان بیست و پنج ساله‌ای بود که از جهت اخلاقی، بی‌بند و بار و سبکسر و بدخوی و کج‌رفتار بود.^۱ او از همان آغاز خلافت‌اش بنی‌هاشم را زیر فشار قرار داد و حقوق آنان را از بیت‌المال قطع کرد و به بازداشت و دستگیری آنان در مناطق مختلف پرداخت.

نهضت فح

ظلم و بیدادگریهای هادی عباسی باعث بوجود آمدن نهضت مقاومتی در مدینه به رهبری یکی از نوادگان امام مجتبی ﷺ به نام: «حسین بن علی بن حسن بن حسن» گردید، او به عنوان رهبر قیام تصمیم داشت که مکه - حرم امن الهی - را به عنوان پایگاه خود قرار داده و با بهره‌گیری از حضور انبوه مسلمانان در «موسم حج» پیام خود را

به جهانیان برساند. اما سخت‌گیریهای فرماندار مدینه (عمر بن عبدالعزیز از نوادگان عمر بن خطاب) نسبت به خاندان علی بن ابی طالب علیهم‌السلام برای خوش خدمتی به خلیفه از جمله تازیانه زدن به فرزندان ابی طالب به اتهام واهی شراب خواری و چرخاندن آنان در کوچه و بازار، همچنین موظف ساختن بزرگان بنی‌هاشم برای معرفی هر روزه خود به فرمانداری، باعث شد که آتش قیام، پیش از موعد شعله‌ور شود.^۲

حسین با فرماندار مدینه درگیر شد و چند روز بعد، پس از تجهیز نیرو به همراه سیصد نفر از یاران خویش به سوی مکه رهسپار گشت.^۳ در آن سال گروهی از عباسیان از جمله: سلیمان بن منصور و محمد بن سلیمان، به مکه آمده بودند؛ هادی از قیام حسین آگاه شد و با نوشتن نامه‌ای محمد بن سلیمان را مأمور جنگ با حسین کرد و

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵۸.

۲. الکامل فی التاريخ، ج ۶، ص ۹۰، مقاتل الطالبین، ص ۴۴۳.

۳. مقاتل الطالبین، ص ۴۴۹.

واقعه نداشته است و بدین وسیله خلیفه را از کشتن امام هفتم بازداشت.^۴ مزار شهیدان قیام فسخ اکنون در شهر مکه در راه کسانی است که برای عمره مجدد به مسجد تنعیم می آیند، ولی حاکمان وهابی نتوانستند حتی محل مزار را که به صورت تپه ای بر جای بود تحمل کنند. در اطراف تپه ساختمان ساخته اند و اخیراً هم آنچه را که از مزار باقی مانده بود با دیواری بتونی محصور کرده اند.

شاید بتوان گفت دوران حکومت هارون، بدترین دوران برای شیعیان بویژه امام موسی بن جعفر علیه السلام بود. هارون الرشید در همان آغاز حکومت خود، امام هفتم را زندانی کرد؛ خلیفه به هنگام سفر به حج گزارشهایی از مأمورانش درباره موسی بن جعفر دریافت نمود که حکایت از سرازیر شدن اموال و وجوهات شرعیه از هر نقطه جهان به سوی موسی بن

سپاهی عظیم نیز روانه مکه نمود، در فاصله ۳ میلی مکه و در سرزمین «فخ» جنگ سختی میان دو سپاه درگرفت، «حسین» رهبر قیام و حدود صد نفر از یارانش به شهادت رسیدند و بقیه پراکنده شدند؛ گروهی نیز از جمله سلیمان بن عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام، به اسارت درآمدند که پس از انتقال به بغداد سر از بدنشان جدا کردند. بنا به نقل مسعودی جنازه کشته ها به مدت ۳ روز بر روی خاک صحرا باقی ماند و طعمه حیوانات و پرندگان بیابان گردید.^۱

این واقعه دردناک که به فرموده امام باقر علیه السلام پس از حادثه کربلا دردآورترین واقعه برای اهل بیت بود،^۲ در روز هشتم ذی الحجه الحرام همان سال به وقوع پیوست.^۳ هادی عباسی که از این رویداد به شدت خشمگین شده بود و آن را از ناحیه موسی بن جعفر علیه السلام می دانست، تصمیم به قتل آن حضرت گرفت؛ اما قاضی ابویوسف شاگرد ابوحنیفه که مقرب دستگاه بود سوگند یاد کرد که موسی بن جعفر علیه السلام نقشی در این

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵۸.

۲. بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۵، بیروت.

۳. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵۸.

۴. بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۵۱.

معنوی و فرهنگی بپا کرده است؛ از این رو با هر بهانه‌ای سعی در کم‌رنگ جلوه دادن منزلت امام در دید مردم داشت.

عنوان «فرزند رسول خدا» بودن از افتخارات و فضایل بی‌شمار امامان معصوم علیهم‌السلام است. هارون برای ایجاد تردید در میان مردم نسبت به این منقبت به امام هفتم گفت: «چگونه به خود اجازه می‌دهید تا دیگران شما را به عنوان فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صدا کنند، حال آنکه فرزندان علی بن ابی طالب علیه‌السلام هستید و تنها مادر شما «فاطمه علیها‌السلام» دختر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و هر کسی به جدّ پدری خویش منتسب است نه جدّ مادری؟»

امام فرمود: «مرا از پاسخ آن معاف بدار.» هارون اصرار کرد که باید پاسخ روشن و دلیل محکم قرآنی اقامه کنی. آن حضرت آیه «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودُ وَسُلَيْمَانُ وَأَيُّوبُ... عِيسَى...» را تلاوت کرد، سپس خطاب به خلیفه فرمود: «پدر عیسی کیست؟» هارون گفت:

جعفر علیه‌السلام می‌کرد. ترس از نهضت فراگیر و برچیده شدن حکومت عباسیان بر چهره خلیفه سایه افکند، و وقتی به هنگام طواف «کعبه» با امام هفتم ملاقات نمود به ایشان گفت: «تو همان کسی هستی که مردم مخفیانه با او بیعت می‌کنند؟» موسی بن جعفر علیه‌السلام در پاسخ وی با جمله‌ای حکیمانه فرمود: «تو پیشوای اجساد مردم و من امام دل‌های آنان هستم.»^۱

اندیشه شوم

هارون الرشید با همه قدرتی که داشت به دو جهت از امام موسی بن جعفر علیه‌السلام بیمناک بود تا جایی که این ترس او را به اقدامی خطرناک واداشت و در اندیشه قتل امام هفتم علیه‌السلام برآمد. دلیل اول: موقعیت اجتماعی و

نفوذ معنوی امام موسی بن جعفر علیه‌السلام بود که بر دل‌های مردم حکومت می‌کرد. هرچند امام، در صدد قیام و انقلاب نبود و در ظاهر کوچک‌ترین اقدامی برای آن نکرده بود اما هارون، مانند دیگر حاکمان جور به خوبی می‌دانست که موسی بن جعفر علیه‌السلام مانند سایر امامان معصوم انقلاب

۱. اسعاف الراغبین؛ حاشیه نورالابصار، ص ۲۴۸.

بزرگی است. اما او به حسادت و کینه درونی اش جامعه عمل پوشید و امام را دستگیر و با خود به بغداد آورد،^۲ البته برای توجیه اقدام بی شرمانه خود از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله معذرت خواهی کرد و خطاب به پیامبر گفت: «به جهت آنکه موسی بن جعفر می خواهد در میان اُمت تو اختلاف بیاندازد و خون آنان را بریزد، مجبورم او را به زندان بیافکنم».^۳

دلیل دوم: ترس هارون - مانند دیگر ستم پیشگان و زورمداران از حمایت بالای اقتصادی شیعیان از امام موسی بن جعفر علیه السلام بود. او به خوبی می دانست که اگر وضع معیشتی و توان مالی امامان و رهبران الهی بهبود یابد،

«عیسی پدر نداشت». امام علیه السلام فرمود: «آن گونه که عیسی از طریق مادرش مریم به پیامبران پیشین نسبت داده می شود ما نیز از طریق مادرمان فاطمه علیه السلام به رسول خدا منتسب هستیم. آنگاه امام آیه مُباهله را در این رابطه قرائت و تفسیر کرد که هارون جز تحسین آن حضرت چاره دیگری نداشت».^۱

هرچند خلیفه در ظاهر سکوت کرد و امام را مورد تحسین قرار داد؛ اما آتش کینه و حسادت در درونش شعله می کشید.

در سال ۱۷۹ هجری زمانی که هارون پس از اعمال عمره مفرده برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمده بود، در حضور گروهی از سران

قریش، رؤسای قبایل و امام موسی بن جعفر علیه السلام برای عوام فریبی و افتخار خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَی عَمِّ؛ سلام بر تو ای پسر عمو». که امام هفتم علیه السلام بلافاصله خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَی؛ سلام بر تو ای پدر».

هارون گفت: آری این افتخار

۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۲۸، ط. بیروت؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۲۶؛ نورالابصار، ص ۱۶۴.

۲. روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۱۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۱۶۴؛ اسعاف الراغبین، طبع حاشیه نورالابصار، ۲۴۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۱؛ بانندی تفاوت.

۳. الارشاد، ج ۲، ص ۲۳۹. (سلسله مؤلفات مفید)؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۸؛ کتاب الغیبه طوسی، ص ۲۸؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۱۹.

دشمنان توان رویارویی با آنان را نخواهند داشت.

مأمون می‌گوید: «من در سفر زیارتی حج شاهد برخورد متواضعانه و محترمانه پدرم «هارون» با موسی بن جعفر علیه السلام بودم که چگونه از وی استقبال کرد و با تجلیل بی‌نظیر، آن حضرت را بدرقه نمود؛ پس از رفتن ایشان پرسیدم: «او کیست که اینگونه احترامش کردی؟» پدرم گفت: «او امام و پیشوای مردم و حجّت خدا در روی زمین است؛ به خدا قسم که او از من و هر کس دیگری برای خلافت سزاوارتر است.» گفتم: «پس چرا حکومت را به او واگذار نمی‌کنی؟» پدرم گفت: «ای فرزند! اگر روزی تو هم در امر خلافت من طمع ورزی کنی، چشمانت را از حدقه درخواهم آورد.» آنگاه به هنگام خروج از مدینه مبلغ دویست دینار به «فضل بن ربیع» داد تا به «موسی بن جعفر» برساند و این در حالی بود که به خانه دیگران مبالغ زیادی تا چهار و پنج هزار دینار زر سرخ می‌فرستاد، با اینکه موقعیت و جایگاه والای امام، اقتضا می‌کرد که

بیشتر از دیگران دریافت کند. از پدرم علّت این بی‌مهری را نسبت به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله جویا شدم. او گفت: «سیاست چنین ایجاب می‌کند که اینها تنگدست باشند، چرا که اگر امکانات اقتصادی‌شان زیاد باشد، ممکن است فردا با صدهزار نفر شمشیر به دست بر ما بخروشد. آری! فقر آنان برای ما بهتر است.^۱

یحیی بن خالد در ضمن گزارشی از مدینه از حمایت مالی شیعیان شرق و غرب دنیا، نسبت به امام موسی بن جعفر علیه السلام خبر داد. هارون به قدری نگران این وضعیت شد که با تصمیم به قتل آن حضرت آهنگ سفر زیارت خانه خدا نمود؛ در مدینه وقتی امام هفتم و یاران او را در میان انبوه استقبال کنندگان ندید، دستور بازداشت ایشان را صادر و در بغداد زندانی کرد،^۲ اما پس از مدّتی به خاطر خواب

۱. عوالم العلوم، ج ۲۱، ص ۲۴۵؛ مجموعه آثار استاد مطهری، ص ۱۰۲؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۳۳.

۲. نک به: مقاتل الطالبین، ص ۵۰۱؛ روضة الواعظین؛ ج ۱، ص ۲۱۸؛ کتاب الغیبه شیخ طوسی، ص ۳۱؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۷۸.

را به امام هفتم بازگو کرده بود، اما امام می‌دانست که او هرگز چنین کاری را نخواهد کرد؛ لذا روزی پس از اصرار هارون فرمود: «اگر بخواهم فدک را باز پس بگیرم همهٔ حدود آن را می‌خواهم.» هارون گفت: حدود آن چیست؟» موسی بن جعفر^۱ فرمود: «حدود فدک از یک طرف به «عدن» و از طرف دیگر به «سمرقند»، از جانبی به «آفریقا» و از دیگر سو به «دریاها و جزیره‌های ارمنستان» ختم می‌شود.» در هنگام بیان هر یک از حدود رنگ هارون تغییر می‌کرد تا بالاخره چهره‌اش به سیاهی گرائید و گفت: «دیگر برای ما چیزی باقی نمی‌ماند.» این بود که پس از آن تصمیم به از میان برداشتن آن حضرت گرفت.^۲

امام هفتم علیه السلام در واقع با این بیان اعلام کرد که دستگاه خلافت را غاصب می‌داند و با اعلام مرزهای قلمرو اسلامی به عنوان «فدک» آشکارا، حکومت بر کل قلمرو اسلامی را از هارون مطالبه نمود و این صریح‌ترین موضع‌گیری سیاسی در آن شرایط بود.

وحشتناکی که دیده بود آن حضرت را آزاد نمود. عبد الله بن مالک خزاعی رئیس نگهبانان هارون می‌گوید: «شبى نابهنگام فرستادهٔ هارون الرشید وارد شد و مرا نزد خلیفه بُرد؛ من که به شدت ترسیده بودم در برابر خلیفه لرزان ایستادم. هارون گفت: «در خواب مردی حبشی را دیدم که گریزی آهین به دست داشت و به من دستور داد تا موسی بن جعفر علیه السلام را آزاد کنم، به زندان برو و فوراً او را آزاد کن، من به درون زندان رفتم، امام هفتم با دیدن من ایستاد و فکر کرد، من برای شکنجهٔ او آمده‌ام اما وقتی خبر آزادی‌اش را رساندم فرمود: «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که بشارت آزادی به من داد.»^۱

فدک

نقشی که فدک می‌توانست در بالا بردن توان اقتصادی امامان شیعه داشته باشد، در طول تاریخ همواره مورد توجه دوستان و دشمنان اسلام بوده است. هارون برای کسب آگاهی از اینکه موسی بن جعفر علیه السلام چه فکری در سر دارد، بارها پیشنهاد بازگرداندن فدک

۱. مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۰۴؛ وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۳۰۹؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۰۴.
۲. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۴، ط. بیروت.

تحریم همکاری با دستگاه

حکومتی

نمونه دیگری از موضع‌گیری سیاسی و مبارزه با حکومت جور، تحریم هرگونه همکاری با دستگاه حکومتی بود. امام هفتم علیه السلام روزی به یکی از شیعیانش به نام «صفوان جمال» فرمود: «همه کارهای تو نیکوست جز یک کار»، صفوان عرض کرد: «ای فرزند پیامبر! آن چیست؟» امام فرمود: «اینکه اشترهایت را به هارون کرایه می‌دهی». صفوان گفت: «آنها را برای خوشگذرانی و تفریح کرایه نداده‌ام بلکه برای زیارت خانه خدا بوده، و خودم هم به عنوان همراه نرفته‌ام». امام فرمود: «آیا علاقه‌مند هستی که هارون زنده بماند تا از سفر حج بازگشته و پول تو را بپردازد؟» صفوان گفت: آری، امام فرمود: «کسی که دوست بدارد ستمگران زنده بمانند در صف آنهاست و کسی که در صف آنهاست داخل جهنم می‌شود»^۱.

همان گونه که اشاره کردیم با توجه به اینکه شیوه مبارزه به اقتضای شرایط زمان متفاوت می‌باشد، با دقت در تاریخ زندگانی امام هفتم علیه السلام به خوبی روشن می‌شود که آن حضرت هم مانند سایر امامان معصوم

همواره در حال مبارزه با زمامداران خودکامه عصر خویش بوده است. و شهادت همه امامان معصوم - به جز امام زمان علیه السلام - نیز خود گویای همین مطلب است.

شهادت امامان ما اکثراً از ناحیه ستمگران و زمامداران وقت و بوسیله شمشیر یا زهر و به دلیل مسائل سیاسی و حکومتی بوده است. و ویژگیهای علمی و عرفانی آنان علت شهادت آنها نبوده که اگر چنین بود باید شخصیت‌های علمی معاصر امامان نیز، مورد تعرض دستگاه خلافت قرار می‌گرفتند.

شهادت امام هفتم علیه السلام

هارون الرشید که نمی‌توانست وجود امام هفتم علیه السلام را تحمل کند مجدداً امام را دستگیر و برای همیشه زندانی کرد.

زمانی که مأموران خلیفه، برای دستگیری امام آمدند، آن حضرت را در منزل نیافته، به مسجد النبی صلی الله علیه و آله رفتند و امام را در حال نماز مشاهده کردند؛ اما مهلت ندادند که امام نمازش را به اتمام برساند و با همان حال ایشان را بازداشت

۱. رجال کشی، ص ۵۰۲.

شاهک» انداخت. «یحیی بن خالد» از سربچی پسرش، نزد خلیفه عذرخواهی کرد و به وی اطمینان داد تا خود کار را یکسره کند. او به بهانه‌ای به بغداد سفر کرد و به «سندی بن شاهک» دستور داد تا امام را به قتل برساند.^۱

در نحوهٔ شهادت امام، مشهور آن است که آن حضرت را با خوراندن زهر مسموم کردند؛^۲ اما در نقل دیگری نیز آمده است که «سندی بن شاهک» و چند نفر دیگر آن امام همام را در میان فرشی پیچیده و چنان فشار آوردند تا به شهادت رسید.^۳ این واقعه در دناک بنابر نظر مشهور در ۲۵ رجب سال ۱۸۳ قمری در سن ۵۴ یا ۵۵ سالگی امام هفتم و پانزدهمین سال خلافت هارون الرشید واقع شد.^۴

«وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ اُسْتُشهِدَ وَيَوْمَ بُعِثَ حَيًّا»

۱. مقاتل الطالبین، ص ۵۰۲-۵۰۴.

۲. وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۳۱۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۸؛ تهذیب الکمال، ج ۱، ص ۲۹؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۵۱ و ج ۴۸، ص ۲۱۲.

۳. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۱؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۸۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۱۶۴؛ سیر اعلام النبلاء؛ ج ۶، ص ۲۷۴؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵.

۴. همان.

کردند. هارون الرشید دستور داد تا امام را شبانه در یک محمل سرپوشیده به بصره بُرده، به حاکم بصره (عیسی بن جعفر) تحویل دهند. امام به مدّت یک سال در زندان بصره بود، هارون به عیسی بن جعفر نوشت تا آن حضرت را به قتل برساند، اما او در پاسخ خلیفه عنوان کرد که من در این مدت، جز عبادت و نیایش، چیز دیگری از موسی بن جعفر علیه السلام ندیده‌ام، اگر او را از من تحویل نگیری آزادش می‌کنم.

هارون، امام را از بصره به بغداد منتقل کرده و به «فضل بن ربیع» سپرد و از او خواست تا آن حضرت را به قتل برساند اما او نیز حاضر نشد در ریختن خون امام سهم شود. پس از آن، امام را به «فضل بن یحیی» فرزند «یحیی بن خالد برمکی» وزیر هارون الرشید تحویل دادند، او امام را محترم شمرد و موجبات آسایش آن حضرت را فراهم آورد. وقتی گزارش برخوردار خوب فضل را به هارون دادند، آنچنان برآشفست که در مجلس رسمی بر او لعن کرد و از اطرافیان نیز خواست، او را لعنت کنند و برای فرونشاندن خشم خود، صدضربه شلاق به او زد. او سرانجام موسی بن جعفر علیه السلام را به زندان «سندی بن